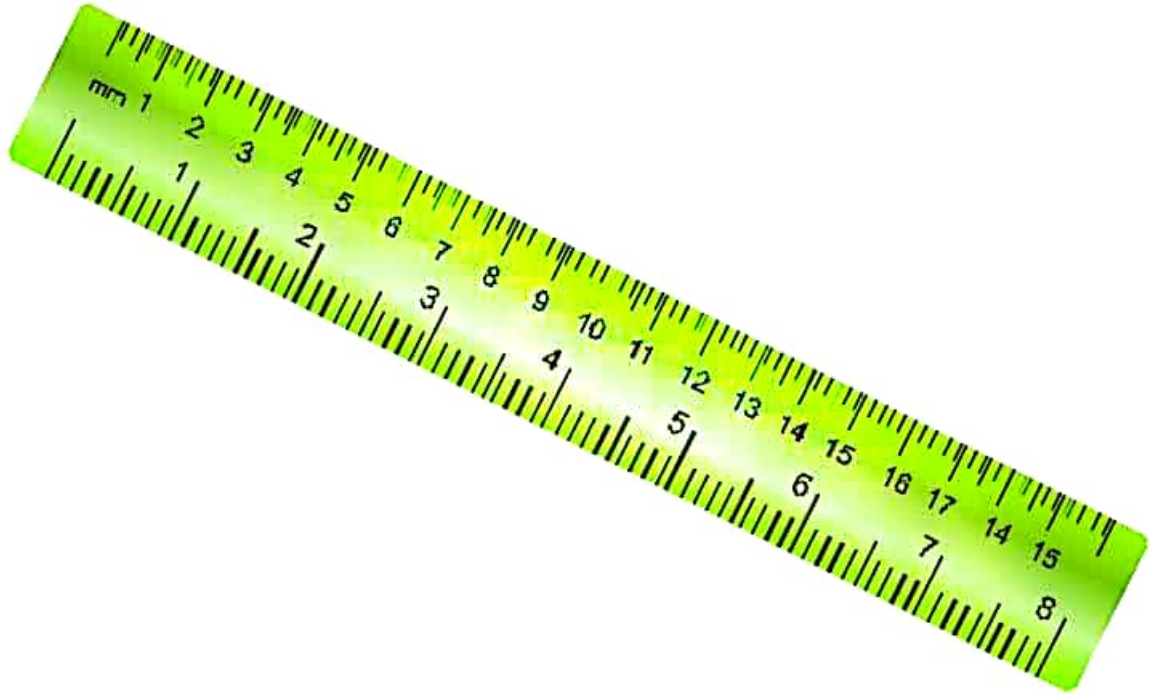


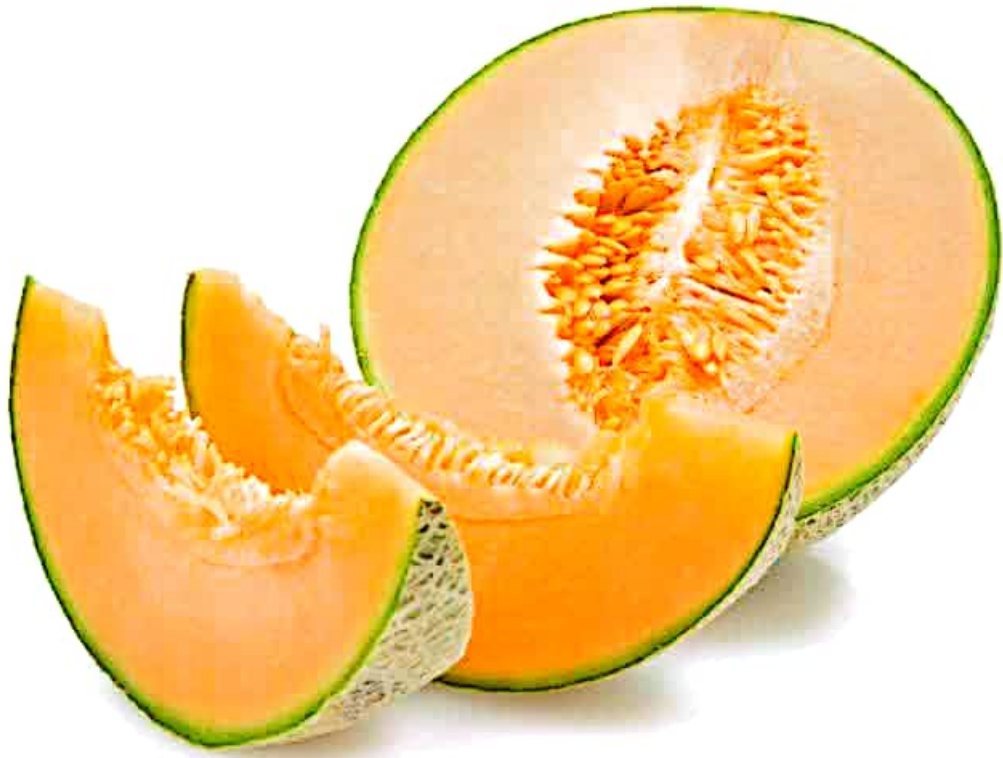




خياط



خط کش



طالبي



قطره



طوطى



طاووس



طَنَاب



قطار



روز دوازده بهمن ماه بود. **طاها** وارد دبستان شد.
همه ی دانش آموزان در **حیات** مدرسه جمع شده
بودند. آن ها از مدت ها قبل خود را برای جشن
با شکوهی حاضر کرده بودند.

تعدادی از بچه ها برای خواندن سرود و گروهی هم
برای نمایش حاضر شده بودند. در این موقع مدیر
پشت بلند گو رفت و گفت: « عزیزان من خواهم
از روزهای انقلاب **خاطره** ای برای شما تعریف
کنم. « سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت ما به
رهبری امام خمینی انقلاب کردیم. در آن زمان
مردم در خیابان ها راه پیمایی می کردند و شعار
می دادند:





تا خون در رگ ماست خُمینی رهبر ماست
طولی نکشید که شاه را از ایران بیرون کردیم و امام
خُمینی به وطن بازگشت. هر سال همی مردم میهن
ما از امروز تا بیست و دُوم بهمن که سالروز پیروزی
انقلاب اسلامی است را جشن می گیرند و یاد امام و
هزاران شهید را گرامی می دارند. و باز یک صدا شعار
می دهیم.

در بهار آزادی، جای شهدا هست خالی

بعد از خواندن متن بالا به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. رهبر انقلاب در سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت چه کسی بود؟
۲. انقلاب اسلامی ایران در چه روزی پیروز شد؟

ط



طَبَقَه‌ی هَفْتُم

خانه‌ی ما، در طَبَقَه‌ی هَفْتُم یک ساختمانی ده طَبَقَه است.
 دیروز برق ساختمانی قطع شده بود. آسانسور کار نمی‌کرد.
 من تازه از مدرسه آمده بودم.

ناچار شدم از پله‌های هفت طَبَقَه بالا بروم.

خسته و تشنه به خانه رسیدم.

مادرم یک لیوان آب طالبی خنک برایم آورد.

آب طالبی را خوردم و خستگی از تنم درآمد.





وَطَنِ مَا

وَطَنِ مَا ایران آست.

کِشورِ ایران، طَبِیعتی زیبا دارد.

مَرْدُمَشِ خوب وَ مِهْرَبَانَد.

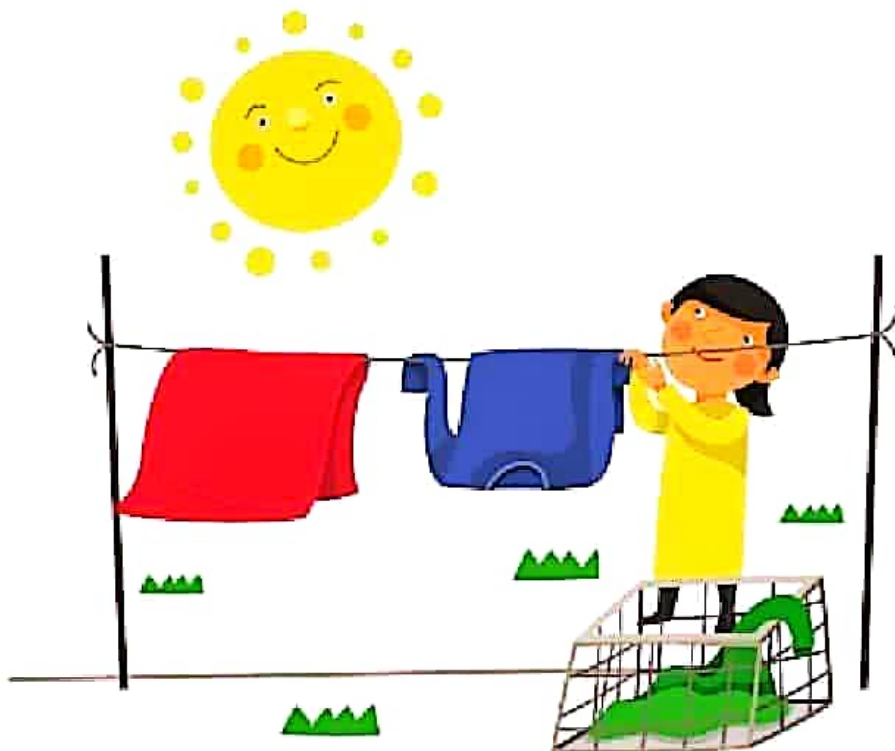
ما ایرانی‌ها، هَم وَطَنِ هَسْتِیم.

اگر خَطَری بَرایِ وَطَنِمَانِ پیش بیاید،

آماده‌ی دِفَاعِ از آن هَسْتِیم.



مُدَّتِي **طول** كَشِيدِ تا باران، بَند آمد.
خورشید، دوباره نورِ **طَلایی** آش را بَر زمین تاباند.
عاطفه دوباره سَبَدِ لِباسِها را بَرداشت وَ به حَیاطِ بُرد.
لِباسِهايِ مَرطوبِ را رويِ **طَناب** آویزان کرد تا خُشک شَوَند.



کار خطرناک

خانه‌ی **طاها** نزدیکِ **خطِ آهن** است.

هر وقت صدایِ سوتِ **قطار** بلند می‌شود، **طاها** از خانه بیرون می‌دود.

می‌ایستد و از دور، آمدنِ **قطار** را تماشا می‌کند.

طاها می‌داند که نباید به **خطِ آهن** نزدیک شود.

چون این کار بسیار **خطرناک** است.

طاها آرزو دارد که وقتی بزرگ شد، راننده‌ی **قطار** شود.



طلوع خورشید

دیشب، زودتر از هر شب خوابم بُرد.
 به همین خاطر، صُبح زودتر از همیشه بیدار شدم.
 خورشید، تازه داشت طلوع می‌کرد.
 برای اولین بار بود که طلوع خورشید را می‌دیدم.
 تماشای طلوع خورشید، به من شادی و نشاط بخشید.





لباس‌های مرطوب

هوا آبری شد.

چند قطره باران، روی شیشه‌ی پنجره چکید.

عاطفه به حیاط دوید.

لباس‌های شسته شده را از روی طناب جمع کرد.

آنها را در سبد ریخت و به اتاق آورد.

از نم باران، لباس‌ها کمی مرطوب شده بودند.





ط بَاتِ هَمْ صِدَاست

توپِ دَرِ حَيَاطِ ماست

طَاهِرِ نِيَامَدِه

هَمْبازِي آمِ كُجاست؟



ط آخِرِ حَيَاطِ آست

ط اَوَّلِ طَلَا آست

طوطِي نوکِ طَلایِي

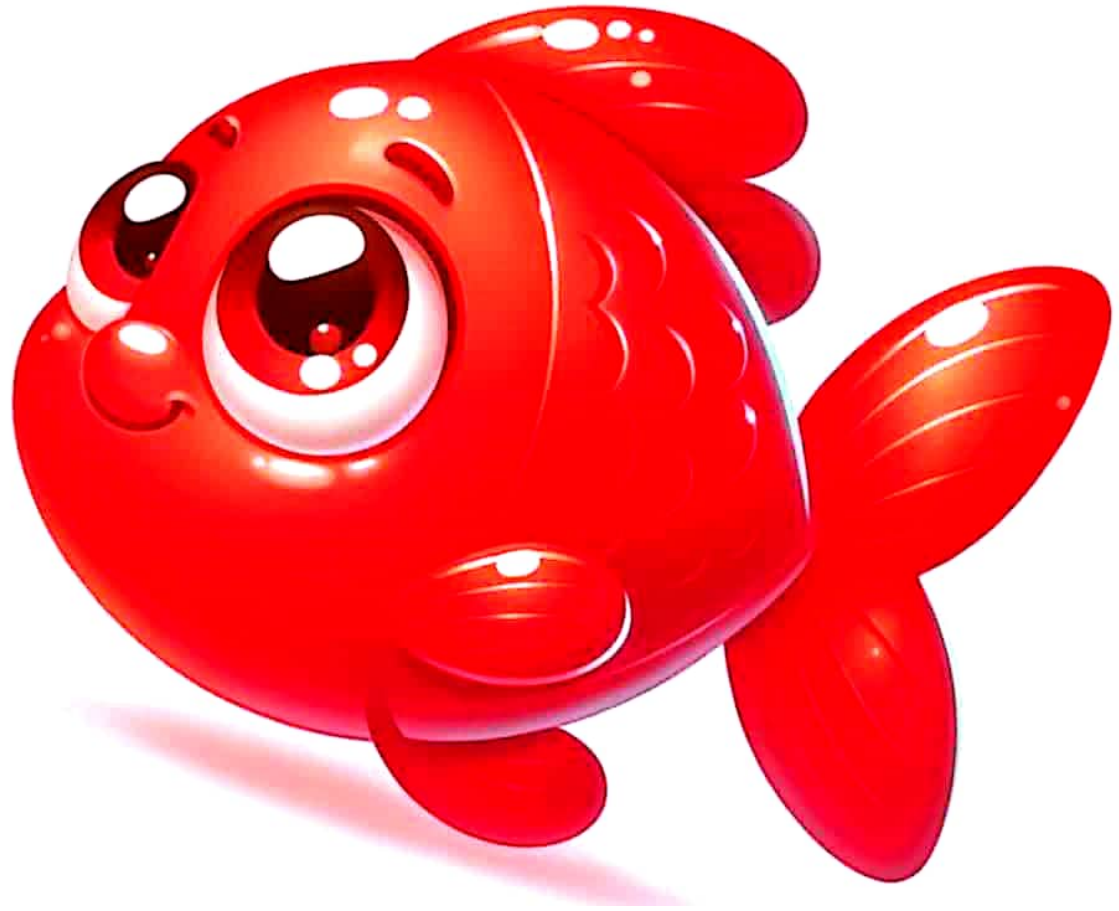
شِيْطَانِ وَ نَاقِلَا آست

بَسْتَنِي مَخْلُوط

مَنْ وَ دُوسْتَانِم، بَسْتَنِي بَا طَعْمِ هَايِ مُخْتَلِفِ رَا دُوسْت دَارِيْم.
طَاهِرَه، بَسْتَنِي بَا طَعْمِ اَلْبَالُو رَا دُوسْت دَارَد.
عَاطِفَه، بَسْتَنِي بَا طَعْمِ طَالِبِي رَا دُوسْت دَارَد.
طَيِّبَه، بَسْتَنِي بَا طَعْمِ شُكْلَاتِ رَا دُوسْت دَارَد.
مَنْ طَعْمِ بَسْتَنِي مَخْلُوطِ رَا دُوسْت دَارَم.
تُو بَسْتَنِي بَا چِه طَعْمِي رَا دُوسْت دَارِي؟



ماهی میگفت تو دریا
صد آفرین مرحبا



خانگه، تون باشه
دانش آموزای خوبه